

رساله در جواب سؤالات شاهزاده عباسقلی میرزا

از تصنیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی

مرحوم آقای حاج میرزا محمد باقر صمدانی

اعلی الله مقامه الشریف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على الذين اصطفى .

و بعد ؛ چون سرکار نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهزاده عباسقلی میرزا ادام الله ایام عزه و علاه و بلغه خیر ما یتمناه فی امور الاولی والاخری مرا امر فرموده بودند به جواب مختصری به زبان فارسی از برای فرمایشی که بعد از این می نویسم لهذا فرمایش سرکار ایشان را مصدر ساخته و جواب را در تلوآن عرض می کنم .

فرموده اند : علی العجالة جسارت می شود که در اصفهان خلفای جلفا از بعضی علماء و آقایان بلد آیه ای از آیات قرآنی سؤال نموده که موافق ظاهر آیه ما از اهل فلاح خواهیم بود . ظاهراً جوابی داده نشده و اگر هم داده اند حقیر اطلاع ندارم و آیه مبارکه این است **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** . حرف حضرات نصاری این است که موافق این آیه ما ایمان به خدا و یوم آخر که رجعت و قیامت باشد داریم پس ما از اهل فلاح و نجاح هستیم ، شما چرا ما را کافر و مخلد در نار می دانید و مطالبه جواب کردند .

عرض می کنم : که اگر علمای اسلام جواب نفرموده اند نه به جهت عجز ایشان بوده بلکه به جهت لغو و بی فایده بودن جواب ایشان اعراض از لغو

فرموده اند به مضمون **وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ** چرا که دانسته اند که مراد سائلین محض تفتنی است که ما از آیات قرآنی خبری داریم و مراد ایشان این نیست که اگر جواب داده شود به طوری که نتوانند اعتراضی کنند مسلمان شوند. پس چون علمای اسلام دانسته اند که حال ایشان در جواب دادن و ندادن یکسان است و ایشان بر نصرانیت خود باقی خواهند بود **سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** اعراض از لغو را لازم دانسته اند، بلی اگر کسی را طالب حق می دانستند و واقعاً شبهه ای مانع بود البته مبادرت می فرمودند در جواب و رفع حجاب چرا که امری که از جانب خدا است (جل شأنه) امر واضحی است و حجت او بالغ است به طوری که عذر واقعی عند الله از برای احدی باقی نیست که امر الهی بالغ نبود یا واضح نبود. امر نوح علی نبینا و آله و علیه السلام بالغ و واضح بود اگر چه کسانی که به او ایمان نیاوردند ادعای عدم بلوغ یا عدم وضوح یا وضوح بطلان او را داشتند تا غرق شدند و همچنین بود امر ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین و جمیع انبیاء و مرسلین و اولیای مقربین (علیهم السلام).

و دلیل اینکه اهل باطل طالب حق نیستند این است که از اهل حق نیستند چرا که معقول اولی الالباب و منقول هیچ کتابی آسمانی نیست که امر الهی مخفی باشد از مکلفی و حال آنکه آن مکلف، مکلف باشد که به آن برسد. و بسی واضح است به دلیل عقل از هر عاقلی و به دلیل نقل از

هر کتابی آسمانی که تکلیف به ما لایطاق از حکیم علی الاطلاق سر نزنند
لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا دلیل عقل است که در نقل واقع است و در
این مدعا گمان نمی رود که احدی از عقلاء بتواند ایرادی گیرد مگر
سفیهی که قابل اعتنا نباشد و از روی سفاهت سخنی گوید.

پس بسی واضح است که همیشه امر الهی واضح و ظاهر بوده در هر زمان
و مکان و همیشه اهل باطل از روی جحود و عناد قبول نکردند و ایمان
نیاوردند در هر زمان و مکان و حجت الهی ناقص نبوده و نیست و نقصان
و تقصیر همیشه از خلق عاصی است.

پس اگر نصاری را در نوع این دلیل ایرادی است در باب حقیقت اسلام به
ایشان می گوئیم که شما چه خواهید گفت در امر عیسی (علیه السلام)، آیا
نقصانی در امر عیسوی بود که منکرین او به او ایمان نیاوردند؟ یا حجت
او کامل بود و امر او بالغ و واضح و ظاهر بود و منکرین او از روی جحود
به او کافر شدند و نمی توانند بگویند که سبب کفر منکرین او ناتمامی
حجت او بود و خفای امر او سبب انکار منکرین او شد، پس ناچار
خواهند گفت که نقصانی در تمام بودن حجت او نبود و امر او بالغ و
واضح بود و منکرین او از روی عناد و اغراضی که داشتند انکار او را
کردند و به او کافر شدند. پس ناچار اقرار به نوع این دلیل و صحت آن
خواهند کرد و همچنین است حال یهود و جمیع کسانی که خود را به
پیغمبری نسبت می دهند ناچارند که بگویند سبب انکار منکرین رئیس

ایشان اغراض صاحبان غرض بوده نه آنکه امر الهی بالغ و واضح نبوده و قصوری و تقصیری از جانب خدا یا از جانب پیغمبران او بوده .

پس معلوم شد که نوع این دلیل محل ایراد عاقلی نیست و جواب سفیه را همان سکوت کافی است و آن دلیل این است که دلیل طالب نبودن اهل باطل امر حق را - کائین من کانوا - این است که اهل حق نیستند چرا که امر حق بالغ و واضح بوده به طوری که عذری از برای ایشان در قبول نکردن آن و کافر شدن به آن باقی نبوده و سبب انکار و کفر ایشان اغراض [اغراض - ظ] خود ایشان بوده .

باری چون مختصر خواسته بودند نباید بیش از این تفصیل داد و اگر کسی طالب تفصیل باشد سایر رسائل موجود است به آنها رجوع کند .

باری پس از این بیان واضح معلوم شد سبب جواب ندادن علمای اسلام از سؤال سائلین از آیه مذکوره و بسی واضح است که این سؤال را محض اظهار فضیلت یا اظهار مفاخرت کرده اند که در نزد ضعفای خود معتبر شوند که از قرآن خبری دارند و می توانند بر علمای اسلام ایرادی گیرند و علماء هم چون خود را اهل حق دانسته اند و ایشان را خارج از حق و غیر طالب آن دیدند پس اغراض از لغو فرموده اند و جوابی مرقوم نفرموده اند و آنچه را هم که من می نویسم به جهت امثال فرمایش آمر سلمه الله تعالی است و به جهت آن است که مبدا ضعفی از اهل اسلام گمان کند که ایراد ایشان چون وارد بوده جوابی گفته نشده نه به جهت

جواب دادن خود ایشان، چرا که بر خود ایشان مخفی نیست که ایرادی غیر وارد کرده اند چرا که کسی که عربی خواند به قدری که ترجمه لغویه قرآن را بتواند بکند و این آیه مذکوره را بهانه خود قرار دهد می تواند سایر آیات را هم ترجمه کند و می تواند بفهمد که مراد صاحب کلام، آن نیست که او مستمسک شده پس چرا این آیه مبارکه را ترجمه نکرده و مخفی داشته در نزد ضعیفان تابعین خود که می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا - أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا - وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.** و مرادم از ذکر این کلام این نیست که به نقل کلام کسی که نصاری قول او را حجت نمی دانند حجت کنم بر نصاری، ولیکن مقصود بیان مطلبی است که آن مطلب را نصاری و غیر ایشان نتوانند رد کنند و آن مطلب این است که طریقه و مذهب صاحب این کلام این است که مؤمن به خدا کسی است که ایمان داشته باشد به خدا و به جمیع پیغمبران او و همه را حق داند و تفریق نکند میان خدا و جمیع پیغمبران او و اما کسانی که به حسب ظاهر می گویند ما ایمان داریم به خدا ولیکن او پیغمبری نفرستاده در میان خلق مثل براهمه پس چنین اشخاص نه این است که ایمان به خدا دارند ولیکن کافرنند به پیغمبران او بلکه نه ایمان به خدا

دارند و نه به پیغمبران او، چرا که خدای به حق آن فردی است که پیغمبران را فرستاده و خلق را مهمل نگذاشته پس آنچه را که براهمه توهم کرده اند و اسم خدایی بر او گذارده اند که پیغمبری نفرستاده موهوم خود براهمه است نه خدای به حق (جل شانه) پس ایشان به آن خدایی که پیغمبران را فرستاده کافرند چرا که به پیغمبران او کافرند. و همچنین کسانی که بگویند که ما اقرار داریم به خدا و ایمان داریم که نوح (علیه السلام) پیغمبر او بود و لکن ابراهیم (علیه السلام) پیغمبر او نبود و ما انکار داریم نبوت ابراهیم را و کافریم به او، نه این است که چنین جماعتی صادقانه در قول خود که می گویند ما ایمان داریم به خدا و به رسول او حضرت نوح و کافریم به ابراهیم بلکه چنین جماعتی کافرند به خدا و به نوح و ابراهیم جمیعاً و آنچه را که چنین جماعتی توهم کرده اند که نوح را به نبوت فرستاد و بعد از او خلق را مهمل گذارد موهوم خود این جماعت است نه خدای به حق جل شأنه، چرا که او هرگز خلق را مهمل نگذاشته و از برای هر امری که نوح را فرستاد که خلق مهمل نباشند ابراهیم را هم از برای همان امر فرستاد. پس کافرین به ابراهیم کافرند به خدای ابراهیم و خدای نوح و نوح پس صادق نیستند در قول خود که می گویند ما به خدا و نوح ایمان داریم چرا که موهومی را به اسم خدایی می خوانند و موهومی دیگر را به اسم نوح می نامند و

موهوم ایشان نه خدا است و نه نوح مبعوث از جانب خدا و خدا کسی است که نوح و ابراهیم هر دو مبعوثند از جانب او.

و همچنین بر همین نسق این امر جاری است در ادعای اقرار به خدا و نوح و ابراهیم و انکار موسی یا عیسی یا محمد صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین و سایر پیغمبران (علیهم السّلام) و چون بنای این رساله بر اختصار است تفصیل نمی دهم. پس انکار یکی از پیغمبران انکار جمیع ایشان است و انکار خدای ایشان است در واقع و اقرار به بعض ایشان و انکار و کفر به بعض قولی است که در حقیقت کذب است چرا که همه آن انکار است در حقیقت به طوری که دانستی اگر دانستی و اشاره به این مطلب است که در آیه شریفه فرموده: **يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ** و نفرموده: **يُؤْمِنُونَ بِبَعْضٍ وَيَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ** پس حکایت قول ایشان را فرموده و اخبار از حقیقت امر واقع را در اول آیه شریفه فرموده و فرموده: **إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ**.

پس این است طریقه و آئین و دین محمدی (صلی الله علیه و آله) و این است دین جمیع انبیاء و مرسلین (علیهم السّلام) و اگر نصاری یا غیر ایشان از این مطلب انکاری دارند و گمان می کنند که اقرار به خدا منافاتی با انکار حضرت نوح - در مثل - ندارد در واقع یا اقرار به نبوت نوح منافاتی با انکار نبوت ابراهیم ندارد در واقع پس به ایشان می گوئیم که اگر کسی بگوید که من اقرار دارم به خدا و لکن انکار دارم که عیسی پیغمبر خدا

بود یا بگوید اقرار دارم به خدا و انکار دارم که موسی و ابراهیم و نوح پیغمبر خدا بودند، آیا چنین شخصی را شما در دین نصرانی و یهودی مؤمن به خدا میدانید و انکار و کفر او را به عیسی یا موسی و ابراهیم و نوح منافی ایمان او به خدا نمی دانید، یا آنکه کفر به هر یک از ایشان را کفر به خدا می دانید و تکذیب می کنید قول او را که می گوید من اقرار دارم به خدا و کافر به او نیستم. پس اگر بگویند که در دین نصاری کفر به عیسی کفر به خدا نیست و در دین یهود کفر به موسی و ابراهیم و نوح کفر به خدا نیست، معلوم می شود در نزد عقلای اهل عالم که ایشان هنوز در دین یهودیت و نصرانیت هم بر بصیرت نیستند و تکذیب می کند ایشان را فعل الهی جاری بر دست نوح که غرق کرد کفار را و فعل جاری بر دست موسی که غرق کرد کفار را و کشت جمع کثیری از ایشان را به انواع بلاها از جانب خدا و ایشان را خدا و رسولان او کفار به خدا نامیدند و از این جهت به عذابهای بسیار در دنیا و آخرت گرفتار شدند.

و اگر بگویند که کفر به عیسی یا کفر به موسی و ابراهیم و نوح، کفر به خدا است و ایمان به ایشان ایمان به خدا است پس به ایشان می گوئیم مسلمانان هم کفر به محمد (صلی الله علیه و آله) را کفر به خدا دانسته اند و ایمان به او را ایمان به او دانسته اند بر سبک تمام مرسلین و آیه مبارکه **مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ** گواه این مطلب است.

پس چون این مطلب از طریقه جمیع مرسلین معلوم شد بسی واضح است که مراد و مقصود از آیه مبارکه **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّارِي وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** این است که هر یک از این چهار طایفه که ایمان به خدا و جمیع پیغمبران او و ایمان به روز قیامت داشته باشند و عمل صالح که عمل کردن به ناموس الهی باشد داشته باشند، پس از برای ایشان است اجرایشان در نزد پروردگارشان و خوفی برایشان نیست و ایشان محزون نخواهند بود در روز قیامت و مقصود این نیست که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشند اگر چه به جمیع پیغمبران او یا به بعضی ایشان کافر باشند.

و چنین جماعتی که بگویند ما ایمان به خدا و روز قیامت داریم و جمیع پیغمبران یا بعضی از ایشان را انکار می کنیم در حقیقت ایمان به خدا هم ندارند، چرا که خدای به حق خدایی است که پیغمبران از جانب او آمده اند و خبر از قیامت داده اند به طوری که بیان آن پیش از این گذشت. و اگر کسی بگوید که از این طوایف چهار گانه یهود و نصاری و صابئین را بگویی که اگر ایمان به پیغمبر آخر الزمان بیاورند نجات خواهند یافت راهی دارد و لکن در طایفه اول این مطلب معقول نیست چرا که فرموده **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** پس کسانی که ایمان آورده اند به پیغمبر آخر الزمان (صلی الله علیه و آله) البته ایمان به خدا و ایمان به روز قیامت هم دارند پس فقره

بعد که فرموده **مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** درباره ایشان معنی ندارد، پس این قید **مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** باید مخصوص یهود و نصاری و صابئین باشد و حال آنکه دلیلی از برای خصوصیت این سه طایفه در آیه نیست، عرض می کنم که حق است و خصوصیت این قید از برای طوایف سه گانه نیست بلکه این قید از برای جمیع طوایف چهار گانه است.

اما طوایف سه گانه که معلوم است که تا ایمان به پیغمبر آخر الزمان (صلی الله علیه و آله) نیاورند ایمانی را که ادعا می کنند محض ادعا است به طورهایی که بیان آن گذشت **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ**.

و اما طایفه اول پس عرض می کنم که بسی واضح است که از برای ایمان درجات عدیده هست. پس اول درجه ایمان این است که چون حجت الهی ادعا کند و اقامه حجت نماید تصدیق کنند او را و تسلیم کنند امر او را اگر چه بعضی از مطالبی که می گوید نفهمند معانی آنها را تا آنکه به تدریج به تعلیم او معانی آنها را بفهمند.

و این امر نسبت به هر طایفه و حجت قائم در میان ایشان جاری بوده و هست و گمان نمی رود که عاقلی انکار این مطلب را بکند و از این جهت است که فرموده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا**. و مقصود از ذکر این آیه

این نیست که از برای یهود و نصاری دلیل از قرآن بیاورم و لکن اصل این مطلب که از برای ایمان درجات است و امت به تدریج تعلم می کنند و معانی کلام حجت را روز به روز یاد می گیرند چون داخل در بدیهیات عقلاء است عرض می کنم که مراد از فقره **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** مصدقین مسلمین هستند که حقایق ایمان را نیافته اند و مراد از فقره **آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** حقیقت ایمان است که باید به تدریج به تعلیم حجت یاد گیرند و تعلم کنند پس بر همین نسق معلوم شد که بعضی از طایفه اول به حقایق ایمان به خدا و رسول و روز قیامت رسیده اند نه همه ایشان، چنان که بعضی از یهود و نصاری و صابئین ایمان حقیقی دارند نه همه ایشان.

و به این ملاحظه که اهل حقایق با اهل ظواهر امتیاز دارند گاهی اهل ظاهر را مسلم می نامند و اهل باطن را مؤمن می گویند به جهت امتیاز این دو فرقه، چنان که فرموده: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ** پس اهل ظاهر که حقایق ایمان را نفهمیده اند و تسلیم ظاهری دارند باید بگویند «أَسْلَمْنَا» و تسلیم داریم و هنوز ایمان در قلوب ایشان داخل نشده، پس چون حقایق ایمان را به تعلیم و تعلم فهمیدند ایمان در قلوب ایشان داخل خواهد شد و مؤمن حقیقی خواهند شد.

باری چون سرکار آمر سلّمه الله تعالی امر به اختصار فرموده بودند بیش از این لایق نیست و اگر کسی طالب تفصیل باشد به رساله درّه رجوع کند و حظ وافر از آن دریابد.

فرموده اند: عرض دیگر جمعی از اهل سلسله شیخیه که اقرار به مشایخ (اعلی الله مقامهم) دارند و امروز هم اقرار به فضل علمای سلسله دارند، ولی امروز یک نفر مخصوص را شخص کامل و منحصر به فرد نمی دانند آیا از اهل نجات و فلاح می باشند یا مخلد در نار هستند و تکلیف آنها چه میباشد، به طور اختصار جوابی مرقوم دارید.

عرض می شود: که الحمد لله که سرکار عالی محتاج به تفصیل و تطویل نیستید، پس عرض می کنم که آنچه مطابق است با جمیع عقول سلیمه و با اجماعات علمای اعلام و ضروریات مذهب و دین اسلام و به خواص و عوام با بصیرت رسیده این است که حجت الهی بالغ و واضح است **قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ** ای الواضحة **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا** بل **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** والوسع دون الطاقة، و همیشه ابلاغ و ایضاح الهی سابق بوده و اذعان خلق بعد از آن بوده **وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا** **وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا**. پس چون او ابتدا کرد و رسولی فرستاد در میان خلق و او را مشهور و معروف کرد در میان ایشان و امر او را به طوری واضح کرد به واسطه براهین الهیه از خارق عادات و غیر آنها که شبهه ای در امر او راهبر نبود و عذری از برای خلق باقی نبود بعد از آن بر خلق

واجب شد ایمان و اذعان به آن و قبل از ابلاغ و ایضاح بر خلق نبود که طلب کنند چیزی را که خداوند جل شأنه مخفی داشته و همچنین است امر هر وصیی که ابلاغ و ایضاح آن بر خدا است به واسطه نص سابق و سایر علامات وصایت و بر خلق است که بعد از ابلاغ و ایضاح الهی اذعان کنند و ایمان آورند و همچنین است امر تابعین اوصیاء (علیهم السلام) که بر خدا است سبقت در اظهار و ابلاغ و ایضاح و بر خلق است که بعد از آن تصدیق و اذعان کنند.

پس امروز جمیع شیعه اثنا عشری که تابع ائمه (علیهم السلام) هستند همه بر حقد و اهل نجات، از علماء گرفته تا عوام؛ مگر کسی که یکی از امور مسلمة ای که از جانب خدا است و از جانب ائمه هدی (علیهم السلام) است انکار کند یا امری که مسلم است که از ایشان نیست داخل در دین و مذهب کند پس آنگاه از دین و مذهب شیعه اثنا عشری خارج شود و ابطال چنین باطلی با خدا است جل شأنه چنان که احقاق حق با او است جل شأنه.

مثل آنکه خداوند عالم جل شأنه احقاق کرد حق مشایخ را (اعلی الله مقامهم) و ابطال کرد امر منکرین ایشان را به این طور که مشایخ (اعلی الله مقامهم) مسلم بودند و مؤمن بودند و عالم بودند و متقی بودند و اگر علمشان از سایر علماء بیشتر نبود مسلماً کمتر نبود به طوری که گویا معاندین هم نتوانند انکار کنند و همچنین اگر تقوای ایشان بیش از سایر

متقین نبود کمتر نبود به طوری که معاندین هم نتوانستند انکار کنند. پس خداوند عالم جل شأنه احقاق کرد حق ایشان را و ابطال کرد معاندین ایشان را به اینکه خارج شدند از مسلمی که از جانب خدا و ائمه هدی (علیهم السلام) بود و آن این بود که شخص مسلم مؤمن عالم عادل عامل بر حق است. پس معاندین ایشان؛ ایشان را باطل دانستند بر خلاف امر مسلمی از جانب خداوند عالم جل شأنه و علاوه بر اینکه باطل دانستند بدعتی هم کردند که بر شخص مسلم مؤمن عالم عادل عامل متقی افترا بستن حرام است به ضرورت دین و مذهب و ایشان به جهت اینکه بهانه در دست داشته باشند افترا به ایشان بستند که ائمه (علیهم السلام) را خدا می دانند و انکار معاد و معراج جسمانی می کنند.

پس امری که از دین و مذهب شیعه اثنا عشری نبود به ناچاری خود که تمسکی نداشتند داخل در دینشان کردند و خداوند عالم جل شأنه ابطال کرد ایشان را به سعی خود ایشان و این است عادة الله وسنة الله التي لن تجد لسنة الله تبديلاً که همیشه می دارد اهل باطل را که به سعی خود اظهار کنند باطل خود را.

باری، پس سرکار خود را گرفتار وساوس نکنید و گوش به سخن شیاطین ندهید و اگر ممکن شد ایشان را منع بفرمایید که **وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ** پس بدانید که تا کسی امر بالغ و واضح الهی را در مذهب شیعه اثنا عشری انکار

نکند یا امر واضحی که از دین و مذهب نیست داخل نکند خارج از دین و مذهب نخواهد شد. **ان الناس اذا جهلوا وقفوا ولم يجحدوا لم يكفروا** پس اگر کسی را کامل دانسته اید به علامات مقررہ از جانب ائمه طاهرين (عليهم السلام) تصدیق کنید او را بعد از ابلاغ و ایضاح الهی امر او را و اگر خداوند عالم جل شأنه هنوز چنین شخصی را از برای شما تعریف نفرموده و مخفی داشته امر او را بر شما، شما نمی توانید او را بشناسید و تکلیف ما لایطاق از برای احدی نیست و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين .
وقد وقع الفراغ يوم الخميس السابع من شهر ذی الحجة الحرام سنة ١٢٩٧
حامداً مصلياً مستغفراً.